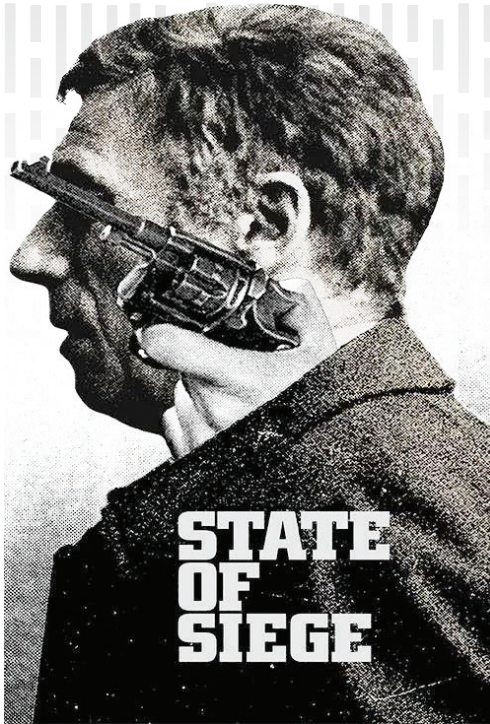


سخنرانی خاتمی روی موزیک حکومت نظامی



مهرداد جلیلی زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

آقای خاتمی باخوش سلیقگی تمام لباس هایش را انتخاب کرده و رنگ پس زمینه گفت و گو و لحن غیر آمرانه صحبت هایش و حتی فریم دایره ای عینک او که می تواند به چهره اش حالتی معصومانه بدهد، همگی باهوشمندی تمام انتخاب شده اند. او جلوی دوربین آمده تا بگوید به مسعود پزشکیان رأی می دهد و البته به کسی امر نمی کند که او هم چنین کند. تا اینجا کار همه چیز به لحاظ تکنیکی درست و به قاعده انجام شده و اینکه مردم حرف های رئیس جمهور سابق را باور کنند یا نه، ارتباطی به سبک تهیه ویدئو ندارد. مشکل اما موزیکی است که زیر صدای او پخش می شود؛ موزیک فیلم «حکومت نظامی» ساخته میکس تئودور واکس فیلد که در یکی از سیاسی ترین فیلم های تاریخ سینما مورد استفاده قرار گرفت. ظاهراً سازندگان این کلیپ می خواستند تا از نام فیلم حکومت نظامی که اتفاقی ربط به موضوع انتخابات هم نبود، استفاده ای نمایند و بکنند و این محتوای شگفتی را باعث یک ناهمگونی فاحش بین ریتم آن گفتار و ریتم موسیقی اش شده است. این موزیک با این لحن از گفتار هیچ تناسبی ندارد و اصرار سازندگان کلیپ روی تکه پراکنی های سیاسی به انتخاباتی که اصطلاحاً می خوانند همراه با فشردن دستمالی روی بینی وارد دالان آن شوند، باعث یک عموخ در خروجی کار شده است. خیلی بعید است تعداد قابل توجهی از مخاطبان این ویدئو نام فیلمی که موزیک به آن تعلق دارد را حدس بزنند و به متن گفتار خاتمی ربط بدهند؛ درحالی که استفاده از یک موزیک مناسب تر، حتی اگر متعلق به فیلمی بود که در تناقض گفتگویی با اصلاح طلبان قرار داشت، بیشتر می توانست به تأثیرگذاری آن ویدئو کمک کند. حال آنکه برای اشاره باقی می ماند، اولاً اینکه هم حکومت نظامی فیلم خوبی بود و هم این موزیک که از آن در ویدئوی خاتمی استفاده شده، اما به نظر می رسد آن فیلم و موزیکش ربط چندانی به هم نداشتند. در فیلم هم از این موسیقی فقط یک بار در مقیاسی کوچک استفاده شده است. نکته دوم این است که انگار همراهِ آقای خاتمی و کسانی که این ویدئو را ساخته اند، ارتباط چندانی با نسل جدید ندارند و نمی دانند اگرچه در میان افراد نسل اول و دوم انقلاب این فیلم و موسیقی اش بسیار مشهور است، در میان جوان ترها به جز آنهایی که حرفه شان سینماست، کسی چندان فیلم حکومت نظامی را نمی شناسد؛ حتی اگر این موسیقی را بارها شنیده باشد. به عبارتی این تکه پراکنی سیاسی که ریتم ویدئو را فدای آن کرده اند، توسط بخش مهمی از جامعه ایران که اکثریت رأی دهندگان را تشکیل می دهند اساساً دریافت نمی شود.



به نظر می رسد مساله عدم ارتباط گیری با نسل های جدید تر چیزی باشد که در کمپین انتخاباتی اصلاح طلبان بزرگ ترین ضعف آنها به حساب می آید. شاید خود آنها هم متوجه این موضوع شده اند و از چندی پیش به فکر طرح ریزی برنامه هایی برای ارتباط گیری با این نسل و به میدان آوردن شان بودند اما برگزاری ناهمگام انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم فرصت به اتمام رساندن موفق یا ناموفق پروژه این جناح سیاسی در شناخت و ارتباط گیری با نسل های جدید را از آنها گرفت و حالا با طیفی از سیاسیون طرف هستیم که اگرچه مدعی و پرچمدار نگرایی هستند، اما ایده آل هایی که مطرح می کنند، قطب بندی هایی که مورد تأکید شان قرار می گیرد و به طور کل گفتگویی که طرح آن را درمی اندازند، نسبتی با نسل های جدید پیدا نمی کند. در مورد نسل قبل هم می شود گفت که بخش قابل توجهی از رویاهایشان به دیوار سخت واقعیت خورده و نه اینکه کارگزاری را مناسب تحقق آنها پیدا نکنند، بلکه در اصل اینکه آن رویاها قابل دستیابی باشد، شک و تردید هایی اساسی به وجود آمده است. مثلاً وقتی دولت ایالات متحده از برجام خارج شد، اینکه بتوان با به خرج دادن مقداری نرمش و به کار نبردن ادبیات ایدئولوژیک، بین ایران و آمریکا دوستی برقرار کرد، دیگر نمی تواند رویای کسی باشد چون به نظر می رسد حتی اگر ما بخواهیم، آنها نمی خواهند که این دوستی برقرار شود. در چنین شرایطی پیدا کردن دشمن داخلی برای معرفی او به عنوان کسی که مانع تحقق رویاهاست و هیولاسازی از این دشمن فرضی، چندان نمی تواند کارگر بیفتد. این قضیه روی جنبه های زیبایی شناسی جریان اصلاحات هم اثر می گذارد و آنها را در چار تناقضی درونی می کند. این است که خاتمی می گوید رأی می دهم اما نمی تواند با استواری دیگران را هم به رأی دادن ترغیب کند و درحالی که لباس روحانیت بر تن دارد و تمام شناخته شدگی خود را مدیون مناصبش در جمهوری اسلامی است، زیر صدا سخنانی اش موزیک حکومت نظامی پخش می شود تا یک تکه پراکنی به شرایط موجود سیاسی صورت گرفته باشد. نه این تناقضات می گذارند کسی با این گفتار به قدر کافی کنار بیاید نه نسل جدید با این ادبیات ارتباطی برقرار می کند و نه فدا کردن ریتم کار برای استفاده نمادین از یک موسیقی کار به صرفه ای است؛ چون این متلک پراکنی نمادین اساساً توسط بخش قابل توجهی از مخاطبان نسل جدید فهمیده نمی شود. شاید در مورد بخش قابل توجهی از سینمای ایران که خروجی و محصول مدیران فرهنگی اصلاح طلب در دوره های متعدد هستند هم توجه به این نکات مهم باشد. وقتی دوره یک گفتمان تمام شده اما هنوز سررشته های قدرت و نفوذ را در دست دارد، طبیعتاً یک تنازع نسلی و گفتگویی پدید می آید تا کهنه فرسوده کنار برود و امر نو متولد شود.

مستند پرتره یا مستند انتخاباتی؟ مساله این است!



ایمان عظیمی
خبرنگار

شمارش معکوس برای لحظه انتخاب فرارسیده است. هر کدام از نامزدها برای تصاحب صندلی ریاست جمهوری اسب خود را زمین کرده اند و درصددند در آخرین ساعات تبلیغات از ظرفیت باقیمانده ستادهای شان برای جذب رأی افراد مرد استفاده کنند. فیلم های انتخاباتی نیز یکی از همین ظرفیت های موجود است که با برقراری ارتباط با همه مردم می تواند بر رأی و نظر آنها اثر بگذارد و هوش کمپین ها را اندازه بگیرد. البته باید این واقعیت را نیز پذیرفت که تیغ فیلم های انتخاباتی در حوزه اثرگذاری برخلاف روال پیشین چندان برنده نیست و نمی تواند به صورت جدی کاری از پیش ببرد و روی ادراک بیننده سوار شود. دلش هم مشخص و مبرهن است. امکانات رسانه ای در حال حاضر تنها در گرو مستند های انتخاباتی نیست و کاندیداها برای انتخابی بیرون از گود صداسیمیا هم شانس بالایی برای برخورداری و استفاده از ظرفیت میکروسیمیا دارند و مردم زیادی از این راه تصمیم خود مبنی بر حضور در انتخابات و رأی احتمالی به فلان نامزد را خواهند گرفت. در واقع رسانه های جریان اصلی دیگر فرمان کنترل اوضاع را همچون گذشته در دست ندارند و این تنها به وضعیت نه چندان مناسب صداسیمیا در اقل نظر مخاطب بازنمی گردد و باید این واقعیت را پذیرفت که دنیا، دنیای سابق نیست و مردم در مقام کاربر چندان تابع رادیو و تلویزیون ملی کشورهای خود نیستند و توهم آگاهی را با حضور در پلتفرم های به اصطلاح آزاد جشن می گیرند.

با این حال، نقد فیلم های انتخاباتی نامزدهای چهاردهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نه فقط خالی از لطف نیست، بلکه همچنان اهمیت دارد، چون پرداختن به آنها واقعیت و دروغ حرف و نظر نامزدها را در نگاه منتقدان و اهالی فن هویدا می کند و به عنوان پیش نیاز دورنمای خوبی از وضعیت آینده این افراد در جایگاه رئیس دولت به دست می دهد.

به دعوای سیاسی بپرداز، مردم را بی خیال

مستند اول انتخاباتی علیرضا زاکانی کلاژی نامنظم از دوران زندگی این کاندیدا است که با پیش تصاویری از دوران دفاع مقدس آغاز می شود و با پخش یک موزیک ویدئوی چهار دقیقه ای با صدای مانی رهنما به پایان می رسد. پخش این اثر در رسانه ملی، نه تنها کمکی به شهردار فعلی تهران برای کسب نظر مردم نمی کند، بلکه با کات های اغشابه و تدوین درهم ریخته عملاً ذهن مخاطب را به هم می ریزد و دچار پرش می کند. فیلم عملاً هیچ حرفی برای گفتن ندارد و فقط بر بعد مخالف خوان زاکانی به عنوان یک آرتناتیو همیشگی که دائم علیه اصلاح طلبان و اعتدالیون حرف می زند، انگشت می گذارد و مخاطبانش هم «مردم» نیستند. ایراد های ساختاری و تکنیکی فیلم به قدری زیاد است که ما به جواد موگویی در مقام کارگردان این اثر حق می دهیم مستند مورد نظر را گردن نگیرد و صدای قضیه را درنیاورد.

فیلم دوم زاکانی سروشکل بهتری دارد و ساختمان روایتش را بارها از یک چهره همدستیز از این نامزد به مخاطب بنا می کند. حضور وی در میانه قاب، آن هم در مکانی که به پایگانی شباهت دارد همان تصویر «اهل جنجال» و به ظاهر افشاگر فساد در فیلم پیشین را به ذهن بیننده متبادر می کند؛ واقعیت امر آنکه فیلم دوم این کاندیدا در ادامه مستند اول قرار دارد و فقط زتومی از آن مستند ابتر است. جای نابلدی و اغتشاش فکری را نگاه ژرف

هنرمندانه به سوژه پر کرده و مستند در ایجاد روایت شبه داستانی به موفقیت می رسد، هرچند در ایده کلی «فرد مصلح در برابر جمع فاسد» هر دوری این آثار یک نسخه تکراری و قابل حدس از زاکانی را به مردم عرضه می کنند. هرچه فیلم جواد موگویی بر متن و خطابه استوار است، فیلم داوود مرادیان بیشتر از زبان تصویر برای انتقال پیام به مخاطبان هدف بهره می گیرد. اما در نهایت با تماشای این دو مستند انتخاباتی می توان به این نتیجه دست یافت که زاکانی تلاش زیادی برای ارائه برنامه های خود ندارد و فقط به دعوا با جناح مقابل می پردازد و مردم را مخاطب قرار نمی دهد.

خیلی چپ، خیلی راست

از روزی که حضور مسعود پزشکیان به عنوان یکی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری قطعی شد، کمک ها به کمپین و ستاد انتخاباتی اش با رشدی عجیب و غریب مواجه شد و شرایط برای این نامزد به گونه ای پیش رفت که در ابتدا انتظارش را نداشت. مستند های انتخاباتی پزشکیان نیز همسو با برنامه های تبلیغاتی این کاندیدا پیش رفتند و از وی در عین حمایت از اقدامات دولت روحانی و سید محمد خاتمی چهره ای صادق، عدالت محور و شایسته سالار ارائه دادند.

کارگردان مستند اول نامزد مطلوب اصلاح طلبان با قرار دادن پزشکیان در میان جوانان موسوم به نسل Z- که یادآور موقعیت آشنای بازی مافیاست- مخاطبان احتمالی این کاندیدا را مشخص می کند و با واگذار کردن فرمان جلسه به آنها بر حرف پزشکیان مبنی بر سپردن کارها به جوانان متخصص صحنه می گذارد. تکلیف مستند اول مشخص است و با مخاطب قرار دادن عده ای از مردم، آنها را در جریان برنامه های کاندیدا احتمالی شان قرار می دهد و با زبان تصویر می گوید وی برای «قیامت» به صحنه آمده است. اما فیلم عقب تر از خواست و تمایل افرادی می ایستد که می خواهند تغییر را به صورت ملموس احساس کنند و تنها به جمع انگشت شمار و دستچین شده ای از جوانان با خواست های حداقلی و قابل دسترس اهمیت می دهد؛ همان هایی که پیش تر با حضور در ستادهای این طیف سیاسی در انتخابات های پیشین به آرزوی هایشان دست یافته اند.

کاراکتر مسعود پزشکیان علی رزم برخورداری از صداقت ظاهری چندان جذاب نیست و فیلمساز برای به هم زدن تصویر ذهنی مردم نسبت به نماینده ادوار مجلس با مخاطبان محدود محلی و منطقه ای چهره اش را بازسازی می کند و حسی از نو بودگی و بداعت را به وی انتقال می دهد.

مهدی شاه محمدی در مستند دوم انتخاباتی مسعود پزشکیان به سراغ زندگی کاری و شخصی این نامزد رفته و با استفاده حداکثری از تصاویر آرشیوی و گفت و گو با پزشکیان در میان فواصل متعدد فیلم، از حلقه بسته مستند قبلی پا فراتر گذاشته و طرحی نو درمی اندازد. در مستند قبلی ما تنها با طیفی مواجه بودیم که خواسته های نامزد برای برخورداری از یک زندگی مرفه تر را بر سر مسعود پزشکیان با فریاد آوار می کردند، اما در مستند دوم این گونه نیست و فیلمساز با پیش کشیدن و محور قراردادن بحث عدالت، صدای مردم عادی کوچک و بازار رانیز به گوش مسعود پزشکیان می رساند. باند صوتی در این رابطه نقش ویژه ای به عهده دارد و فیلمساز با استفاده درست و بجای صدای خارج از قاب از هیچ تلاشی برای مطرح کردن مسعود پزشکیان در قامت یک نامزد فرا جناحی و ملی دریغ نمی کند. پزشکیان مدام در حال بیان حرف های تکراری است ولی شاه محمدی برای بیرون آوردن بیننده از این چرخه سرسریجه آور مدام به این در و آن در می زند و موفق هم می شود، ولی جنس موفقیتش چندان ربطی به طرح دغدغه اصلی این نامزد، یعنی عدالت ندارد و پایان بندی اثر همه چیز را لو می دهد. حضور رجل سیاسی امتحان پس داده شده جریان موسوم به اعتدالی در قلاب دوربین شاه محمدی نه تنها با قول و قرار پزشکیان

با مردم منافات دارد، بلکه در نقض غرضی آشکار، همه آن ایده ها را به حاشیه می کشاند و یاد انتخابات های ۹۲ و ۹۶ را زنده می کند. پزشکیان می گوید عکس برگردان دولت یازدهم و دوازدهم نیست، اما سینما واقعیت را برملا می سازد.

دروغ نمی گوید، حتی به غلط

مستند های انتخاباتی سعید جلیلی را می توان در قالب دو بعد دسته بندی کرد. ۱- در قالب چهره ای که طرفدارانش می خواهند از وی ترسیم کنند و ۲- کسانی که دوست دارند با آشنایی زدایی از ابعاد شخصیتی جلیلی دیگران را به رای دادن به وی ترغیب کنند.

مستند اول انتخاباتی سعید جلیلی در همان نماهای ابتدایی تکلیفش را با خود و مخاطبش روشن می کند و با دست گذاشتن روی مشکل اساسی مردم، یعنی درد معیشت و اقتصاد وارد میبخت انتخابات می شود. مستند برای اظهار کارآمدی این نامزد نه وارد دوران کاری اش در گذشته می شود و نه با ورود به زندگی شخصی سعید جلیلی از گذشته لقمه می گیرد. فیلمساز سعید جلیلی را در موقعیت های ناآشنا و نامانوس قرار می دهد و به این واسطه از پرتوه شکل گرفته در ذهن افکار عمومی آشنایی زدایی می کند. به عنوان مثال وی را در میانه جمع کافه نشینان طبقه متوسط احضار می کند و مسائل جاری زندگی این طیف را به گوش این کاندیدا می رساند. نخبه باوری جلیلی نیز یکی دیگر از تصاویر نه چندان آشنا برای عوام است که توسط فیلمساز مورد بازسازی قرار می گیرد و او را در قامت یک مدیر غیر جناحی با فکر باز به تصویر درمی آورد.

فیلمساز در مستند دوم نیز سعی کرده تا جلیلی را بر مدار همان انقلابی تحول خواه به بیننده عرضه کند، منتها با یک تفاوت اساسی. هر قدر مستند اول انتخاباتی دگرگونه و کلیشه داست، مستند دوم روی اعتقادات شخصی و سیاسی جلیلی تأکید می کند و خیلی رک و راست و بدون معیزی، واقعیت او را به نمایش می گذارد و هم تر از همه اینکه دروغ نیز نمی گوید، حتی اگر عده ای از رای دادن به جلیلی منصرف کند. در واقع مستند اول با وجود آشنایی زدایی از کاراکتر جلیلی حرف بی ربطی را به این نامزد نسبت نمی دهد و مستند دوم هم همین کار را به نحوی دیگر انجام می دهد. به عبارت دیگر بیان بسیاری از واقعیت ها قرار نیست تصویری از جلیلی بسازد که با واقعیت در تضاد باشد.

مردی در وسط میدان

مستند اول محمد باقر قالیباف همانی است که از وی برای انتقال برنامه های تبلیغاتی اش انتظار داریم. یک تدوین تر و تمیز و مکانیکی، بدون اینکه ذره ای بیرون بزند و در مقام بیان حرفی بر بیاید که نمی تواند پاسخگویش باشد. فیلم با تصاویری از حضور قالیباف جوان به عنوان یک فرمانده دفاع مقدس شروع می شود و در یک خط صاف راهش را به صورت خطی تا انتها ادامه می دهد. فیلمساز در عین اینکه خواسته این نامزد را چهره ای انقلابی معرفی کند که از دوران جنگ دغدغه نظام را داشته، از او کاراکتری تحول خواه و عملگرا نیز به دست می دهد و با دقت فراوان سعی می کند تا از پرداختن به حواشی این سال های زندگی کاری و شخصی قالیباف دوریگزیند. پایان بندی مستند اول نقطه مهم و اساسی این فیلم به شمار می آید؛ آنجا که صدای خارج از قاب رئیس جمهور شهید در تایید قالیباف بر تصاویر انصراف وی به نفع مرحوم ابراهیم نقش می بندد و دولت احتمالی شهردار وقت تهران را با دولت سیزدهم این همان می کند، حامل یک پیام برای مخاطبان هدف است. پیامی که ادامه راه رئیسی را تنها در صورت انتخاب قالیباف به عنوان رئیس جمهور ممکن می داند، هرچند ممکن است این گونه نباشد.



روزگار

پنجشنبه ۷ تیر ۱۴۰۳



شماره ۴۷۱



WWW.FDN.IR



FARHIKHTEGANDAILY